

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به مسالهی فرق بین صحت و بطلان بین متکلمین و بین فقها، عرض کردیم در کتب اهل سنت این مساله آمده و فروعی را بر این مساله متفرع کردند و از همان قدیم گفتیم از مثل مستصفا بحث کردند که این بحث دقیق و درستی نیست، و این بحث فرقی بین دو قول نمی کند، حالا یا بگویم آن واجد جمیع اجزاء و شرایط یا تمامیت به قول صاحب کفایه و مرحوم نائینی یا ما یترتب علیه الاثر و تترتب علیه الثمرة یکی از اینها را قائل بشویم و عرض کردیم و عده ای از فروع را خواندیم، البته یک بحثی هست که چون در میان اهل سنت آن امر ظاهری را هم امر گرفتند ظاهرا یک مقدار اختلافشان سر این جهت است، مثل این است که خیال کردند متطهر است نماز خوانده به ظن طهارت بعد معلوم شد که طهارت نداشته، در اینجا گفتند موافقت امر کرده، این موافقت امر ظاهری کرده.

به هر حال ولذا عده ایشان از خود اهل سنت که این بحث را مطرح کردند در این فکر افتادند که این نزاع درست نیست امثال یک امر دیگری کرده این ربطی به مسالهی ما نحن فیه ندارد و عرض کردیم به مناسبت یک مقداری از امثله ای که اینها آوردند آن هم متعرض شدیم من جمله مثالی که دیروز بود که اگر دو تا آب داشت که یکی نجس باشد، آیا در اینجا تیمم بگیرد آیا نمازش درست است یا باید قضاء بکند، در میان اهل سنت این مساله را آوردند البته دیروز یک مقداری عبارت را یک جور دیگری معنا کردیم حالا درست بود آن مطلب اشکالش درست بود اما اینجا این عبارتی که الان ایشان گفته مرادشان نبوده است، آن که من گفتم خوب بعدش هم می آید.

به هر حال ایشان فرعی که دارد اینطوری است که فلم یقلب علی ظنه شیء فتیمم، این تیمم گرفت، این مفادش این است ثم ان کان قبل الصب وجب القضاء او بعده فلا، این همین مقدار نقل کرده است، اولاً صب در اینجا مراد ریخته شدن آب است نه اینکه ایشان آب را بریزد یا بهریقهما، این فرع را اینجور فرع کردند، اگر که دو تا اناء است وقع قدر فی احدهما لا یدری ای هما، در اینجا اینها گفتند

وظیفه اش تیمم است، چون استعمال این دو آب جایز نیست، حرام است، پس وظیفه اش تیمم است، انما الکلام آیا اگر با این تیمم نماز

خواند درست است یا نیست؟

این گفته فرق می کند، اگر این دو آب موجود بود ایشان تیمم گرفت نه قضاء باید بکند، یکی از دو آب طاهر است، وظیفه دارد، و اما

اگر دو آب موجود نبود فرض کنید اگر این دو آب خودش نریخت ریخته شد بچه آمد دو تا آب را ریخت تیمم او بعد از ریختن آن دو

آب بود در آنجا دیگر قضاء ندارد، آن وقت این را فرع گرفتند بر مساله ی صحت، گفت اگر بگیریم صحت یعنی موافقت امر خوب ایشان

امرش تیمم بوده، امرش انجام داده، پس حالا می گوئیم کلا درست است، اگر بگوئیم صحت به معنای این است که قضاء نداشته باشد نه

چرا چون اینجا آب طاهر بوده فقط آب طاهر را تشخیص نداده اگر به معنای مسقط قضاء بگیریم دیگر صحیح نیست باید قضاء کند،

اینطوری بنا کردند، لکن یک اشاره ای اول وقت عرض کردم کانما اینها امور و اوامر ظاهری را هم معیار قرار دادند، خوب در اینجا

باید گفت که ایشان امر به تیمم داده به خاطر حکم ظاهری از باب احتیاط بوده از باب وجوب اجتناب از اطراف علم اجمالی ... امرش

این است نه اینکه امر داشته به تیمم، این است.

وبعبارة اخرى اینجور مسائل مبتنی است بر جهت فقی و استظهار از لسان دلیل نه مبتنی است بر این بحث اصولی موافقة الامر یا اسقاط

القضاء بحث به این جهت نیست، بحث سر این است که آیا در اینجور وارد فلم تجدوا ماء صدق می کند یا نمی کند، بحث سر این است.

یکی از حضار: اگر بحث علم اجمالی باشد چطور؟

آیت الله مددی: بحث علم اجمالی باشد آن بحث اصولی می شود لکن بحث علم اجمالی همچنان که در بحث ملاقی احد اطراف صحبت

شد در باب علم اجمالی آن مقداری که هست وجوب اجتناب است، نه اینکه این موضوع صدق می کند یا نه این کار علم اجمالی نیست،

ولذا ملاقی احد اطراف را قائل هستند که نجس نمی شود، یا این اثناء نجس است یا آن، دستش به یکی از این دو آب خورد می گویند

نجس نمی شود.

البته گفته شده که نجس است بعضی تفاسیر دیگری دارند، مشهور این است، و آنچه که در عبارت اصحاب ما هست، البته خود بنده راه دیگری رفتیم حالا توضیحاتش بماند، آن خلاصه‌اش بین اصحاب متاخر ما این است، در باب علم اجمالی این نیست که بگویند این نجس است، در باب علم اجمالی می‌گویند اجتناب بکن، پس شما ملاقات کردید با طرفی که اجتناب از آن واجب است، اجتناب واجب است که متنجس نمی‌شود، ملاقات با نجس متنجس می‌شود، این دو طرفی که هستند نمی‌آید بگویند علم اجمالی که اینها نجس هستند، می‌آید بگویند يجب الاجتناب، در اینجا هم دقت کنید، آنکه بحث هست این است، فلم تجدوا ماء فتیمموا اگر در اینجا بداند یکی‌اش نجس است اینجا لم تجدوا صدق می‌کند چون یکی‌اش طاهر است، اگر بحث برمی‌گشت به لسان دلیل آن را اصطلاحاً بحث فقهی می‌گوییم، عرض کردیم همیشه هر بحثی که موردی باشد فقهی است، روی قواعد عامه باشد اصولی است، این بحث فقهی می‌شود، این ربطی به اصول ندارد.

حالا به هر حال این فرع را آوردند بعد از این آن مطلبی را که من دیروز در ذیل آن روایت گفتم که روایت... آن اشتباه بود، حالا شاید در ذهن من اشتباه شده است یا جایجا شده است، بعد از آن مساله ایشان می‌گویند وحکی فلان خلافا فی وجوب الصب، ونسب الجمهور عدم الوجوب، یا نسب الی الجمهور، حالا شاید یک الی افتاده باشد، ونسب الجمهور عدم... این بله ربطی به روایت ما دارد ظاهر روایت ما وجوب صب است.

عرض کردم از این متاخرین اصحاب ما و سیر مساله را بین اصحاب خودمان خدمتتان عرض کردم، از همان زمان امام صادق تا زمان ما عرض کردم متأسفانه در این مورد دو تا روایت است که خیلی هم متنشان شبیه به هم است، یک متنش یک کوتاهی مختصری دارد و احتمالاً مثلاً کم شده باشد و هر دو روایت یکی از فطحیه در کتاب عمار ساباطی و یکی هم از میراث واقفیه است که احتمالاً کتاب عثمان بن عیسی یا سماعه باشد.

علی‌ای حال و عرض کردیم آن که از واقفیه بود این توسط احمد اشعری به قم آمد و از آنجا وارد امامیه شد، آنکه مربوط به کتاب عمار بود توسط محمد بن احمد به قم آمد لکن وارد نشد خیلی مشهود نشد، شیخ طوسی بعدها در قرن پنجم آن را نقل کرد، آن مشهور

نشد، اما مضمونشان یکی بود، اصلاً لفظشان هم یکی است، اختلاف موجزی دارد، یک فیهما ماء در یکی از آنها نیست، علی ای توضیح

دادیم و مشهور شد کلینی آن را آورده صدوق شیخ طوسی و مشهور بین اصحاب شد تا زمان علامه.

از زمان علامه به خاطر موثق بودن آن مبانی رجالی ضعیفش کرد، چون هر دو موثق هستند دیگر یکی واقفیه است، یکی فطحیه، عرض

کردم ظاهراً مبنای علامه در باب خبر، حالا به مناسبت یک چیز دیگر هم بگوییم برای اطلاعات آقایان، ظاهراً مبنای علامه این است

که به خبر موثق عمل نمی‌کند، چون این شناخت مناست، چرا روی مبنای علامه تاکید داریم؟ چون در حقیقت علامه اولین کسی بود

در شیعه که هم مبنا گذاشت و هم حدیث را تطبیق کرد، ما قبل از ایشان نداریم، یعنی هم مبنا گذاشت که حدیث صحیح است و حسن و

موثق و اینها و هم عملاً آمد در موارد فقه احادیث را تطبیق کرد، حسنة فلان، صحیحة فلان موثق‌ها را هم نیاورده است، و مبنایش هم

ظاهراً این است که ایشان به احادیث موثق عمل نمی‌کند عرض کردم شاید پارسال بود تازگی نگاه کردم ببینیم چه کسی نوشته است

حالا یادم رفت مگر جایی که موثق‌اش یعنی شخصی که توثیق شده از اجلاء باشد، مثل ابن فضال پدر، و الا این روایت عمار جزو

اجلاء نیستند، و هکذا روایت عثمان بن عیسی، این‌ها جزو اجلاء واقفیه نیستند.

علی ای کیف ما کان حدیث از آن زمان هر دو حدیث محل اشکال شد، از قرن هشتم، پس تاریخ حدیث از قرن دوم خدمت شما عرض

شد تا رسید به قرن هشتم، از قرن هشتم محل اشکال شد، آن وقت بعدها باز محل همین بحث شد که درست است مثلاً حدیث موثق

است، یا عده‌ای مثل آقای خوئی گفتند ما موثق را قبول داریم، یک راه این شد، یک راه این شد بر فرض هم ضعیف باشد ضعفش به

عمل اصحاب منجبر می‌شود دیگر اینها همه از قرن هشتم به بعد همه محل ان قلت و محل بحث و بررسی است، عده‌ای هم

که دیگر به این حرفها اعتقاد ندارند موثق و غیر موثق چون حدیث را قدماً آوردند و عمل کردند قبول کردند حالا می‌خواهد موثق باشد

یا نباشد، عده‌ای هم مبنایشان یعنی بعد از علامه تا زمانی که الان من در خدمت شما هستم این را ...

و انصاف قصه اگر ما باشیم و با مبانی اصحاب باید آن حدیث را قبول کرد حالا کار به موثق‌اش نداریم، یعنی شواهد تاریخی و سیر

تاریخی‌اش نشان می‌دهد که حدیث قابل قبول بوده است، اگر ما باشیم و یک قواعدی که روی طائفه است نه این مصطلحات حدیثی

.....

که نمی‌دانم سندش صحیح است یا نه ، این مصطلحات را به اندازه‌ی اصطلاح قبول بکنیم و اما واقع عملی این طور است، و ظاهرش این است که اراقه واجب است، لا یهریقهما ویتیم اصلا ظاهرش این است که مادام این آب طاهر وجود دارد امر به تیمم ندارد، لم یجدوا صدق نمی‌کند، چون یکی‌اش طاهر است، یکی‌اش مفروض این است که طاهر است، یکی‌اش نجس است، فلم تجدوا ماء اینجا وجد ماء، آنچه که هست اینجا دلیل داریم يجب الاجتناب تصادفا اصولیین متاخر ما این نکته را بهتر توضیح دادند علم اجمالی وجوب اجتناب می‌آورد نه علم اجمالی موضوع درست بکند، بگوید تو واجد ماء نیستی.

شما علم اجمالی دارید که یکی نجس است لذا نمی‌توانید استعمال بکنید، وجوب اجتناب دارید، اما اینکه لم تجدوا صدق بکند ، صدق نمی‌کند، بله صدق لم تجدوا به این است که هر دو آب را بریزد البته دیروز خواندیم و ایشان خواندند که مرحوم آقای خوئی از یک راه دیگری رفتند، عرض کردم عده‌ای بعد از مناقشات سندی در خود دلالت هم بحث کردند مثلا امثال آقای خوئی تصور کردند که یهریقهما یعنی این آب ارزش ندارد نه اینکه عملا بریزد، مراد این کنایه است، یعنی وجود این آب و عدم این دو تا آب سواء است، ارزش ندارد، انصافا خلاف ظاهر است، حقا یقال یهریقهما به معنای کنایی احتمال دارد باید شواهد اقامه بشود، مادام فقط همین دو روایت و معارض هم ندارد و تلقی به قبول هم شده از همان قرن سوم که ورود در قم به اصطلاح بنده فهرستی از کارهای فهرستی که رویش شده این حدیث قابل قبول بود، این نسخه قابل قبول بوده است.

یکی از حضار: اگر یهریقهما واجب باشد آن روشی که فرمودید پس نباید انجام بدهد قطعاً وضوء درست هم می‌شود گرفت، اگر یهریق واجب باشد به آن طریق هم نمی‌شود وضوء گرفت در نتیجه ...

آیت الله مددی: خوب آقای خوئی فرمودند برای سهولت امر مثلا نه آن راه را که عرض کردم من جمله آقای شاهرودی در حاشیه‌شان آوردند دیدم آقای شاهرودی همان راه را در حاشیه آوردند، خدا رحمتشان کند، حالا گاهی هم اسم ایشان را ببریم رضوان الله تعالی علیه، آن راهی را که ایشان رفتند آن هم مبنی است بر همین مطلب که مثلا این حدیث موثق است از طریق امامیه وارد نشده فقط جبرانش به عمل اصحاب و این هم محل کلام است عده‌ای به موثقات عمل نکردند، پس آن روایت لا اقل مشکوک می‌شود حالا ردش

نکنیم طرحش نکنیم محل کلام می شود، اما این طریقه چون به حکم عقل است اشکال ندارد، لذا بعبارۀ اُخری امثال آقای خوئی با اینکه آن راه را قبول دارند می گویند آن راه درست است، عقلی است، لکن چون سخت است امام این راه را گفتند، و این موثقۀ را آقای خوئی قبول دارند، یعنی من عرض کردم آن که الان در فقه مهم است، اگر بخواهیم به فقاہت برسیم هم تاریخ را در نظر بگیریم و هم در ذهن آن آقایان خودتان را قرار بدهید، نکته های فنی آن اندیشه را ببینید نه کلام را.

استدل له بکذا نه، این نحوه ی تفکر را عرض کردم، آن وقت در میان اهل سنت همین مطلب آمده آن وقت اشتباهشان کجا شده، اشتباهشان این شده چون وجوب اجتناب دارد امر دارد، اگر گفتیم موافقۀ الامر قضاء درست است پس این عمل درست است چون اجتناب کرد تیمم کرد، اگر گفتیم موافقۀ الامر کافی نیست، اسقاط القضاء نه، چون آب طاهر بوده است، خوب آنها خیلی ضعیف برخورد کردند انصافاً پس اصحاب ما معلوم شد.

اصولاً ما در بحث سکونی عرض کردیم مثلاً ما یک تاریخی را گفتیم که اصلاً تاریخ عمل به روایت سکونی را چون جایی را توضیح ندادند ما توضیح دادیم که امروز هم نمی خواهم توضیح بدهم فقط اشاره می کنم، عرض کردم اصولاً در یک طبقه ی از اصحاب ما اصرار بر این بود که مادام نص موجود است به نص مراجعه کنیم به قاعده مراجعه نکنیم، این مطلب بعد از شیخ مخصوصاً توسط افرادی مثل ابن ادریس ابتدائاً یعنی مثل ابن ادریس و کسانی که قائل به عدم حجیت خبر هستند، اینها قائل به خبر و حجیت خبر نبودند صحیح اعلائی هم باشد به خبر عمل نمی کردند، روی قواعد و طبقه ی اصحاب عمل می کردند، به خبر کاری نداشتند، آن وقت اینها کم کم چون خبر سکونی را طرح کردند به قاعده مراجعه کردند، آخر وقتی خبر سکونی بود به نص مراجعه می کردند، بحث سر این بود این خبر را برداریم چه کارش می کردند فقه که از بین نمی رفت، به قاعده مراجعه می کردند.

این مراجعه به قاعده در قرن های سوم و چهارم و پنجم مشکل بود، حتی مرحوم شیخ طوسی در اول کتاب مبسوط دارد که اصحاب ما آنقدر مقید به نص بودند که لفظ نص را عوض نمی کردند، مثلاً اگر آنجا بود که یلزمه ذلک همین را می گفتند نمی گفتند یجب علیه ذلک، اینقدر تقید به نص داشتند که حتی لفظش را عوض نکنند، یک روایتی هست در ترجمه ی عبدالله بن بکیر به او می گوید روایت

اینطور است، عبدالله می گوید فرق نمی کند، می خواهد باشد یا نه ، ان كان الزوج و لم یکن ، می گوید به او گفتم که در روایت وجود زوج است، ایشان گفت فرقی نمی کند، گفت نه من حرفت را قبول نمی کنم گفتم هذا رای بعد عبدالله گفت هذا مما رزق الله من الراي این را رای حساب می کنند، این از زمان خود ائمه بوده است.

حالا در حقیقت من توضیح دادم مطلبی که عبدالله بن بکیر گفته درست است، الان در فقه ما قبول است همین که اسمش رای بوده است، روایت چون یک بحث مفصلی در باب طلاق دارد، متاسفانه آقایان رجالی ما بحث طلاق را شنیدند بعضی ها هم که مثلاً با فقه آشنا بودند وارد بحث طلاق شدند باز هم نتوانستند که آن مساله را حل بکنند، ما توضیحات کافی در محل خودش در باب طلاق دادیم و حق با ابن بکیر است، لکن ابن بکیر تمسک به اطلاق کرده و درست هم هست ما هم تمسک به اطلاق می کنیم لکن در آن زمان به این تمسک به اطلاق، رای می گفتند، قیاس می گفتند، با اینکه واقعا رای نبود، این مطلب را آقای بروجردی هم تنبه فرمودند که گاهی عمل به عموم یا عمل به اطلاق را رای و قیاس می گفتند این مطلب درست است یعنی شواهد خارجی هم داریم، این یک مطلب صحیحی است، لذا خوب دقت کنید بعضی از روایات را شما تعجب می کنید مثلاً در یک برهه از زمان به آن عمل شده بعد کم کم حذف شده است.

چون از زمان مثل ابن ادریس که روایت را طرح می کردند، ایشان آوردند کم کم دیدند که رجوع به قواعد مشکل ندارد، روایت را طرح کردند به قاعده برگشتند، اینجا هم اگر روایت را طرح بکنیم یا به خاطر بحث سندی که موثق است یا به لحاظ تردیدی که بین اصحاب هست و به خاطر همین قصه ی علم اجمالی و این که بالاخره به هر حال ایشان الان یجب علیه الاجتناب ، اگر یجب علیه الاجتناب پس لا یصح له الاستعمال، اذا لا یجوز له الاستعمال ، لم تجدوا صدق می کند، چرا ؟ چون لم تجدوا به معنای وجود نیست، به معنای وجدان است، یعنی شما مسلط به آب باشید، شما واجد یعنی احاطه ی به استعمال آب داشته باشید.

شما نمی توانید آب را مصرف کنید پس باید تیمم بکنید، حالا که باید تیمم کرد چون این دو تا آب موجود باشند چه نباشند، یهریقهما دیگر چرا؟ لذا مثل آقای خوئی گفتند یهریقهما یعنی مثلاً به اینها اعتنا نکنید مراد این است که به این دو تا آب اعتنا نکند، و دیگران حالا اختصاص ندارد، چون دیروز از عبارت آقای خوئی خواندم.

آن وقت این مساله را در اینجا بردم روی اینکه امر مقتضی است، اجزاء و صحت و موافقت امر یا ... ربطی هم به اینجا ندارد چون امری که در اینجا تصور کردند وجوب اجتناب از این دو تا آب است، این در مسائل اصول جدید شیعه تنقیح شد این در علم اجمالی در فروع علم اجمالی در شیعه تنقیح شد وجوب اجتناب یک مساله است، لم تجدوا ماء مساله‌ی دیگری است، مثل ملاقی احد اطراف است، شما در ملاقی احد اطراف چه می‌گویید بنا بر مشهور اجتناب از آن می‌کنید، حالا عده‌ای هم تفصیل دادند که قبل از علم اجمالی یا بعد از علم اجمالی و الی آخره که نمی‌خواهم وارد این بحث بشود.

علی ای حال در اینجا ایشان دارد که نصب الخلاف فلان، بعد ایشان دارد که والخلاف يلتفت این اصطلاح يلتفت را ما الان به کار نمی‌بریم، يلتفت یعنی یبتنی، یتفرع، يلتفت یعنی این خلاف می‌پیچد خود لفت به معنای پیچیدن است، این می‌پیچد روی این یعنی یتفرع، این به جای یتفرع که الان ما به کار می‌بریم هست.

علی ان الصحه ما هی روشن شد که نه این ... ببینید اینها می‌خواستند بحث را اصولی کنند، نه .

فان قلنا موافقه الامر لم يلزم الاراقه ، ریختن آب واجب نیست، لان قوله تالی فلم تجدوا ماء فتیمموا وهذا غیر واجد، این غیر واجد یعنی يجب الاجتناب عن ال... در اصول جدید شیعه آمد که وجوب الاجتناب یک چیز است، واجدیت ماء چیز دیگری است، روشن شد ؟ یعنی این مساله رفت روی فروع علم اجمالی نه اینکه صحت چیست و فساد چیست ؟ مثل همان مساله، وجوب اجتناب معنایش این نیست که اگر یک چیزی با یک طرف مقالات کرد آن هم نجس بشود، وجوب اجتناب این نیست که یک کل واحد من الطرفين نجس، چون نجس یکی است دو تا نیست، وجوب اجتناب ... حالا ما یک راه دیگری و توضیحات دیگری هم دادیم ...

یکی از حضار: اگر باب کمی داشته باشد که ترس از این داشته باشد که هلاک باشد، اینجا اجتناب هم هست

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است ،

اذ الوجود ا یقدر علی استعماله ، عرض کردم ایشان وجود را به معنای ما یقدر گرفته است، لم تجدوا را، عرض کردم این محل کلام است که لم تجدوا به معنای موجود باشد یا قادر باشد، چون گفتند لم تجدوا به معنای وجود نیست، آب ته چاه است موجود است اما

شما قادر نیستید، ثم تجدوا نه به معنای مطلق وجود باشد، آب ته چاه هست، اصولاً نمی‌شود که آب نباشد، مثل اینکه آب هست ولی خانه‌ی همسایه است، وجود که دارد.

یکی از حضار: سعی چه می‌شود، مثلاً به اندازه‌ی چند تیر از این طرف و آن طرف ...

آیت الله مددی: تصادفاً روایت سکونی است، منحصر در سکونی است، مشهور بین اصحاب و قدمای اصحاب به این تعبد عمل کردند، بعدها آمدند چون عرض کردم روایت سکونی را عمل نکردند آن هم افتاده شد، خود ما هم عمل نکردیم لازم نیست آن سهم یا سهمین به مقداری که عرفاً صدق بکند فحص کرده است، ممکن است بیش از اندازه‌ی پرتاب تیر باشد، عرض کردیم پرتاب تیر در زمان سابق مقداری که تیر مهلک باشد دویست متر است مقداری که اصابت بکند چهارصد متر است حالا ممکن است انسان خیلی بیش از چهارصد متر فحص بکند ماشین دارد برود ببیند آب هست یا نه ده کیلومتر ممکن است با ماشینش برود آن تعبد است که حتماً به مقدار دویست یا چهارصد متر، آن تعبدش هم چون روایت سکونی است ما هم که قبول نکردیم و عده‌ای هم قبول نکردند، گفتند آن تعبد هم روشن نیست چون اگر آن تعبد نباشد باید فحص بکند، گاهی اوقات یک جایی است که مطمئن است آب نیست ده کیلومتر هم برود آب نیست ده متر هم نمی‌خواهد برود مطلب واضح است.

این یکی از رموز فقه است در فقه شیعه این مساله چون فقه اساس تطوراتی پیدا کرد کیفیت استظهار فقهی این را دقت بکند، این که در حقیقت حالا این را قبول بکنیم یا نه این از قرن هشتم شد، بله در روایت قلوئ سهو را قدمای اصحاب آورده‌اند، لکن آن را حمل کردند بر اینکه مقدار متعارف، دویست متر به چهارصد متر...

یکی از حضار: تجد به این تفسیر می‌خورد یا نه ؟

آیت الله مددی: بله خوب.

یعنی وجود که همیشه آب وجود دارد فرض کنید زیرزمین است چاه هست آب هست، وجود آب که هست همیشه، لذا گفتند لم تجدوا ای لم تقدروا و لذا گفته واذ الوجود ما يقدر علی استعماله واذ قلنا هی ما اسقط القضاء وجب علیه الصب لانه مامور بالاتیان بالصلاة صحیحه اذا قدر علیها وهو قادر ها هنا.

کمی عباراتش خیلی فنی نیست، اصلا اصولا فقه آنها و کیفیت استدلالشان و فقه ما، ما تفسیر قصه را خدمت شما عرض کردیم، ظاهر روایت این هست که آب را بریزد انصافش این است که نمی شود این کار را کرد، ظاهر روایت این است که یهریقهما اصلا مخصوصا می گوید که یهریقهما و یتیمم ظاهرش این است که اصلا با اراقه ی دو تا آب وقت تیمم صدق می کند، اگر اراقه نکرد هر دو آب را هنوز صدق تیمم نمی کند.

علی ای کیف ما کان یک توضیحی راجع به این فرع، به ذهن ما می آید که این مساله مبتنی بر این مساله تفسیر صحت و بطلان نیست و کم لطفی فرمودند این مبتنی است بر این نکات در فقه ما به خاطر روایات است، این در درجه ی اول که قبول بکنیم یا نکنیم و اشکالاتی که عرض شد، و اگر از بحث روایات خارج بشویم حالا با قبول ... بحث دیگری که در اینجا هست بحث در حقیقت این می شود که آیا صدق لم تجدوا می کند یا نمی کند، به خاطر فروع اجمالی، این برگشتش به علم اجمالی است، بله در اینجا یجب علیه الاجتناب من المائین دقت کنید، آیا به مجرد وجوب الاجتناب یصدق علیه لم تجدوا، با اینکه یکی اش واقعا ظاهر است، واجد ماء ظاهر هست، لکن لا يجوز له الاستعمال، واجد هست اما لا يجوز له الاستعمال، آیا در چنین مواردی که واجد باشد اما ... اینجا لم تجدوا صدق می کند؟ یعنی اگر ما نص را بگذاریم کنار حسب قاعده ی بحث علم اجمالی باید بحث بکنیم و ربطی به مطلبی که ایشان فرمودند ندارد. یکی از حضار: بحث عدم قدرت که هست .

آیت الله مددی: نه عدم قدرت معلوم نیست، او تکلیف دارد.

یکی از حضار: لم تجدوا ماء یسقط للطهارة

آیت الله مددی: خیلی خوب می گویم دیگر این بحث ها، بحث های فقهی است دیگر.

این یک مطلب، یک تنبیه دیگری هم ایشان در اینجا آوردند و آن اینکه ابن تیمیه لم یرد فی لفظ الكتاب والسنة الصحة والفساد البتة مراد ایشان از سنت روایت رسول الله است در روایات ما هم هست، این هم مطلب می گوید در آیات کتاب و در روایات رسول الله حق و باطل است، عنوان صحت و بطلان نیامده است، بلکه به هر حال این هم بحثی است که فقط اشاره کردیم، بعد از آن در صفحه ۲۵۴ مساله الحقائق الشرعية المتعلقة بالماهیات من عبادة و عقد هل يقع علی الفاسد منها او يقتصر بصحة ... این بحث صحیح و اعم را ایشان اینجا آورده است، چون من هم واقعا نشد این ایام مراجعات من خیلی کم شده است، نشد مراجعه کنم که اهل سنت این بحث صحیح و اعم را کجا آورده اند؟

ایشان بحث صحیح و اعمی که ما الان هستیم اینجا آورده، عرض کردم جایی که اینها بحث صحیح و بطلان را مطرح کردند در باب احکام وضع است که آیا وضعی هست صحت و بطلان یا نه به این مناسبت، در وسطش این بحث را آوردند حقایق شرعیه يقع علی الفاسد ام یختص به ... این صحیح و اعم است، بعد سه تا مذهب نقل می کند، بعد ایشان ادعا می کند والقولان وجهان للاصحاب، اصحاب مراد شافعی هاست اشتباه نشود، فی العقود واصحابها اختصاصه بالصحیح معلوم می شود که شافعیه هم مثل صاحب کفایه چون آقای خوئی هم اعمی هستند، شافعی ها هم مثل صاحب کفایه قائل به صحیح هستند، حالا یک بحث هایی هم راجع به فروع و بحث های صحیح و اعم می کنند که ربطی به ما نحن فیه ندارد.

مساله دیگری را که ایشان در اینجا مطرح می کند که ما باز مطرح نکردیم، الصحة لا تستلزم الثواب، آیا اگر عمل صحیح شد حتما باید ثواب داشته باشد؟ این دو طرف پیدا کرده است، یکی اینکه اگر عمل صحیح شد حتما ثواب برش مترتب می شود یکی اینکه اگر عمل فاسد شد برش ثواب مترتب می شود یا نه، مثلا مشغول نماز شد مثلا سه رکعت از نماز ظهر را خواند حدیثی از او صادر شد یا صحبت کرد یا سرش را برگرداند، نمازش باطل شد آیا این نماز فاسد ثواب دارد یا نه، اینها آمدند گفتند آن قسمت هایی که خودش فی نفسه مستحب است مثلا قرآن خوانده سوره خوانده آن ثواب ها بار می شود ثواب نماز استفاده نمی شود.

بعد مسالهای دیگری را باز ایشان مطرح می کند که من دیروز اگر یاد مبارکتان باشد عرض کردم مسالهای است که ان شاء الله بعد در اوامر در کفایه می آید ، هل الاتیان بالمامور به علی وجه یقتضی الاجزاء اینجا ایشان اجزاء را به معنای اکتفا بالفعل فی سقوط الامر ... لذا ایشان دارد الاجزاء بالفعل و اجزاء با همان صحت را یکی گرفته است وارد همان بحث شده که من عرض کردم فقط عناوین بحث را ما می خوانیم.

بحث دیگری را که ایشان دارد در اینجا به مناسبت لفظ جائز است، چون لفظ جائز اصطلاحات مختلف دارد دیگر وارد آن بحث نمی شویم چون مربوط به ما نیست.

در صفحه ۲۵۷ ایشان وارد بحث دیگری می شود که ما مطرح کردیم، آیا بطلان مساوی است با فاسد یا نه؟ مثلاً می گوئیم این عقد فاسد است این عقد باطل است، آیا فاسد و باطل یکی است، عرض کردم مشهور بین الان علمای ما یکی است، ندیدم کسی فرق بگذارد ایشان نقل می کند از علمای شافعی هم که یکی است، از مالکی ها یک تفسیری نقل می کند لکن ظاهراً تفسیرش به این بحث بر نمی گردد، عرض کردم آن که آن فرق را قائل است احناف هستند، حنفی ها قائل هستند که فاسل غیر از باطل است، آن باطل آنی است که اصولاً منعقد نمی شود، فاسد این است که اصلش منعقد می شود وصفش درست نیست.

این مثل این می ماند که باطل مثل آن درختی است که آدم از زمین ریشه اش را درآورده است، این باطل است، فاسد مثل این است که یک وجب از زمین مانده درخت را قطع کرده الان ساقه ای ندارد اما کم کم باز ساقه می دهد.

من فکر می کنم یعنی به عقل خودم اینطور به ذهنم آمد که اگر چپه می کردند بهتر بود، آن فاسد را به آنی می گفتند که از جا کنده شده باطل را به این یکی می گفتند بهتر بود البته اینها در فقه تاثیرش به این است که می خواستند بگویند بعضی از عقود ولو فاسدند اما قابل تصحیح هستند، چون وصفشان باطل است نه خودشان، مثلاً اگر فرض کنید ۲۰ کیلو برنج را به ۲۵ کیلو فروخت نقداً در اینجا ربای نقدی صدق می کند معامله حرام است باطل است، لکن بطلانش به خاطر آن ۵ کیلو زیادی است، لذا اگر آن ۵ کیلو را برگرداند دیگر باطل نیست، باطل نیست یعنی همان عقد اول درست است، عقد جدید هم نیست، پس این یک مسالهای فقهی است که آیا در مثل ربا

کل عقد باطل است، یعنی اگر ۵ کیلو را هم برگرداند باز هم باطل است دو مرتبه باید عقد بخوانند، یا یک عقد معاطاتی جدید است بین این ۲۰ کیلو با آن ۲۰ کیلو.

احناف می‌خواستند بگویند عقد جدید نیست این همان عقد قدیم است و درست است، چون ما به اصطلاح طبق این تصور یک عقد باطل داریم، صحیح داریم، فاسد داریم، معلق داریم، مثل عقد فضولی معلق است، مثل عقد ربوی که گفتیم فاسد است، مثل عقد خمر و فروش خمر باطل است، فروش کتاب مثلاً صحیح است، پس این غیر از معلق است، فاسد غیر از معلق است، باز یک عقد دیگر هم داریم که معیوب است، آنجا خیار دارد، عیب باز یک حالت دیگری است، من عرض کردم تقریباً اینطور می‌شود گفت تقریب به معنا که فاسد را شبیه معیوب گرفتند باطل را شبیه معدوم گرفتند، اصلاً معدوم است.

یکی از حضار: شیعه همه را معدوم گرفته ؟

آیت الله مددی: بله همه را معدوم گرفته است.

یک مقداری ایشان در اینجا راجع به بطلان و صحت و بعد هم موارد دیگر هم ظاهراً اشتباه پیش آمده این نیست، بعد ایشان می‌گویند و اعلم ان اصحابنا فرقوا بین الفاسد والباطل فی مواضع ، ظاهراً اشتباه پیش آمده مثلاً ایشان چند تا موضع دارد، چون بنا نداریم کتاب ایشان را کلاً بخوانیم، یکی اش این است، وثالثها الحج یبطل بالرده ویفسد بالجماع یعنی اگر در اثناء اعمال مرتد شد خوب فاسد است دیگر فاسد به معنای اینکه همان معنایی که من گفتم کلاً از بین می‌رود، این حش فاسد می‌شود، اما اگر بلا نسبت جماعی انجام داد حش باطل است، اینجا آمدند بین این ... ربطی به چیز ندارد ...

یکی از حضار: باطل به معنای اینکه کامل از بین برود نیست فرمودید به معنای ...

آیت الله مددی: نه این در شافعی‌ها، اصحابنا دارد،

اما این ظاهرا حرف بیهوده‌ای باشد ، اصلا مرتد چه ربطی به جماع دارد، آنجا چون از اسلام خارج شده است، ظاهرا فاسد را به معنای معدوم گرفته است، خوب این از اسلام خارج شده است، از اسلام خارج شده دیگر عمل انجام نمی‌دهد کافر است دیگر آن که بحثی ندارد.

یکی از حضار : بیطل بالردء ...

آیت الله مددی: ها یفسد بالجماع و بیطل بالردء ، بله آن چون هنوز در حج است.

عرض کردم عده‌ای هم از اهل سنت حج را مطلقا به غیر از جماع هم به اتیان محرماش باطل می‌دانند، درست نیست این مطلب به هر حال این مطلبی را هم که ایشان در اینجا نوشته این ربطی به بحث فاسد و باطل ندارد و عده‌ای از مطالب دیگر هم هست.

ببینید اینها بحث‌های فقهی است، نباید در اصول بیاید و منها لو قال بعتك ولم يذكر ثمنا وسلم وتلفت العين في يد المشتري هل عليه قيمتها ام لا ، همین بعتك بلا ثمن، فیه وجهان، عرض کردیم مرحوم نائینی در بعتك بلا ثمن پنج تا احتمال دادند، خیلی انصافا بحث را قشنگ انجام دادند، احدهما نعم لانه بيع فاسد، این هم یک رای است، یک رای این است که هبة صحیحة، یک رای این است که هبة فاسدة ، یک رای این است که بيع صحیح که قیمت را می‌گیرند، یک رای هم که اصلا این کلا باطل است.

یکی از حضار: ثمن را ذکر نکنند، نه اینکه لا ثمن...

آیت الله مددی: می‌گوید بعتك ثمن را نگوید.

یکی از حضار: ثمن معلوم است اما نگوید این لا ثمن است ...

آیت الله مددی: بله یکی است ...

لا لانه ليس نقيئا فيكون امانة، این فیکون امانة این در بحث یضمن بصحیحه شرح کافی داده شد دیگر در اینجا متعرض نمی‌شویم.

به هر حال این بحثی را که ایشان فرمودند بعضی‌هایش ربطی به مانحن فیه ندارد.

باب آخرین مسأله‌ای را که ایشان دارند یک اصطلاح خاص خودشان است، از کتاب نقل می‌کند، الباطل الی خمسة، قسم الباطل الی خمسة، باطل پنج جور است، الاحالة والمناقضة والفحش والغلط وهذه الاربعة خارجة عن الاصول فمن صار اليها فهو منقطع، منقطع یعنی کسی با او بحث نکند، یعنی اصلاً کلاً جای بحث ندارد، یعنی ریشه‌ای فاسد است، والخامس یمسى الخطاء فعليه تدور المناظرات واليه يقصد بالمطالبات یعنی اگر بحثی را در باطل هست در این قسمت پنجم که خطاست، آن چهارتا نه، حالا کمی الفاظش هم عجیب و غریب است، الاحالة والمناقضة والفحش والغلط و خودش اینطور توضیح می‌دهد:

الاحالة ما دفعه الحس، یعنی به عبارت دیگر ما کان محالاً، ما می‌گوییم استحاله ایشان تعبیر احاله کرده است، مرادش باطل است، یعنی یک چیزی محال است، مثلاً بگوید الان شب است این جزو محالات است، والمناقضة ما شهد علی نفسه بالاختلاف، نقیض از تناقض، می‌گویند این مطلبی که گفتم با آن مطلبی که گفتمی مناقض هستند و تناقض دارند، این اسمش را گذاشتند مناقضه این امر هم باطل است.

والفحش ما يستقبحه العقل، یک وقتی هم توضیح دادیم کلمه‌ی فحش در اصل لغت عرب به معنای انتشار و شاع، فاحشه هم که می‌گویند به خاطر شیاعش است، فحش هم به خاطر همین است، و لذا ایشان می‌گوید امری است که واضح است، ما يستقبحه العقل، والغلط ما طرحه المسلمون والخطاء کل متلبس قام فساد دلیلی، یعنی علی فساد، وقال ابواسحاق شیرازی که از بزرگان شافعی بغداد است، صاحب کتاب مذهب، حد المحال کل جملة لا يتخلق بها غرض ولا فائدة، بعد دارد وانما يطلقه اهل الشريعة علی فعل لا بد له من شرط او وصف ينضم اليه حتی يعتد به فاذا فعله من غير ذلك الشر يقال هذا فاعل محال، محال به این معناست، فيقال الصلاة بلا طهارة محال، والبيع بلا ثمن محال، ولذا گفت امانه چون دیگر بیع نیست امانت است در دست او که ما گفتیم امانت بودنش هم روشن نیست، اصلاً والصوم باللیل محال، محال را به این معنا گرفته است، این هم خلاصه‌ی بحث‌های ایشان دیگر ماند بحثی که این بحث را تمام بکنیم، چون دیگر ظاهراً از هفته‌ی آینده دیگر ... می‌خواهید شنبه را تنها بخوانیم بعد هم یکشنبه چون چهارده خرداد است و تعطیل است ...